بحث ما در ارتباط با قانون مداری و منزلی در قرآن کریم و اثبات این نکته که ما قانون مداری ایمان و عمل صالح را در قرآن داریم و بر اساس قانون مداری ایمان و عمل صالح -ولو ظاهر- تکالیف با هم فرق دارند ظاهر تکالیف با هم فرق دارند اما نتیجه یکی است. تا عمل صالح تحقق دارد، نتیجه آن ولایت و کمال نهایی انسان در قرب الی الله است. این خلاصه­ی عرض ما بود. تا عمل صالح داریم نتیجه عمل صالح ولایت و قرب الی الله است. و در این عمل صالح فرق نمی کند. ما تکالیف زن و مرد را تشابه قائل نیستیم چرا چون مکمل همند. اما تکالیف با هم تساوی دارند، یعنی متناسب با شرایطند ولی نتیجه یک نتیجه است. نتیجه قرب الی الله نتیجه کمال نهایی انسان است.

 خلاصه سیر انسان به سوی اوست. انسان یک سیر الی الحق دارد یک سیر بالحق دارد یک سیر الی الخلق دارد یک سیر بالخلق دارد. این اسفار اربعه است. در سیر الی الحق جنسیت دخالت ندارد در سیر بالحق جنسیت دخالت ندارد با عمل صالح سیر الی الحق و سیر بالحق تحقق پیدا میکند. با عمل صالح حیات طیب پا می گیرد. «من عمل صالحا من ذکر او انثی فلنحیینه حیاتا طیبه»[[1]](#footnote-1) حیات طیب درست میشود. این دو تا هیچ فرقی ندارند بله در سیر الی الخلق که بشر بر می گردد و در سیر بالخلق که بشر مسئولیت پیدا میکند فرق دارد. فرق دارند تفاوت داریم. تکالیف با هم فرق دارند، مسئولیتها با هم فرق دارند و باید فرق داشته باشند. اما چون حقیقت روح انسان از نفخه الهی است «نفخت فیه من روحی»[[2]](#footnote-2)، «ثم انشاناه خلقا آخر»[[3]](#footnote-3) آن مرحله، مرحله روح الهی، نه مذکر نه مونث، که تابع قانون ایمان و عمل صالح است. نتیجه یکی است سالک روح انسانه یکی است. حقیقت یکی است نتیجه یکی است.

 خب با این تحلیل و توضیحات کاملا معلوم میشود که زن و مرد با هم تساوی دارند. در حقوق اما تشابه ندارند. چرا زن نبی نمی شود. میگوییم چون نبی شدن یک مسئولیت است. ممکن است لوازمی داشته باشد که با زن سازگار نباشد. اما کمالش را زن دارد. زن به منتهی الیه کمال می رسد و کمالش را دارد، مسئولیتش را ندارد. همانطور که مرد بعضی از مسئولیتها را ندارد اما کمالش را می تواند داشته باشد. چون کمال تابع عمل صالح است. زن بچه را شیر میدهد اما مرد بچه شیر نمیدهد. مرد دوره بارداری و زایمان که روایت زیادی دارد آثار معنوی این دوره را ندارد. عمل صالح ملاک است و اثر عمل صالح آن کمال نهایی است.

با این تحلیل وارد قرآن شدیم. رفتیم در منازل. منزل آدم منزل نوح. دیدیم آنجا قرآن چقدر دقیق عمل کرد. تا یک زن آلوده پیدا شد سریع تذکر داد که آقا در کنار مردان پاک زنان آلوده و در کنار مردان آلوده زنان پاک یافت می شوند. پس شما اینطوری تحقیر نکنید زن را در کنار نوح یک زن ناپاک در کنار فرعون یک زن بسیار برجسته پاک که توضیحش را دادیم. تذکرش را دادیم و نشان دادیم که این سیر ماست. در تحلیل قرآن اگر ما این سیر را داشته باشیم می خواهیم با این سیر وارد داستان حضرت ابراهیم بشویم.

داستان حضرت ابراهیم از آن جهت مهم است که در داستان حضرت ابراهیم مسئله تمدن توحیدی و احیاء کعبه و حج ابراهیمی مطرح است. باید ببینیم اینجا در این اعمال و در این رفتارهای بسیار مهم نقش زن چگونه تعریف میشود و جایگاه زن چگونه دیده میشود. در احیای کعبه، در ساختن تمدن توحیدی، در مناسک حج ابراهیمی قرآن چطور الگوسازی میکند. این را باید بحث کنیم.

در این داستان البته ما به فضل الهی می خواهیم مقداری در ارتباط با آزادی و ارزش آزادی در تمدن توحیدی هم سخن بگوییم. چون همانطور که خدمتتان هم عرض کردم در ابتدا ما با سه مسئله مهم مواجهیم. یکی خرد، یکی زن و دیگری آزادی است. خرد را در داستان آدم و حوا و آزادی را در داستان حضرت ابراهیم رسیدگی می کنیم. در کنار محور اصلی بحثمان که مسئله زن در اسلام است برای اینکه از نظر روال تاریخی در زندگی حضرت ابراهیم اول مسئله آزادی مطرح است. چون در داستان حضرت ابراهیم کار از اینجا شروع میشود که ابراهیم با مردم بابل درگیر میشود. با نمرود درگیر میشود. اول آنها را موعظه میکند، نصحیت میکند، استدلال میکند. تعقل را وادار می کند که انجام بشود. میبیند چاره ای نیست. کار به جایی نمی رسد. در یک فرصت مناسب وقتی مردم می روند بیرون شهر، ابراهیم تبر بلند می کند و همه بتها را تکه تکه می کند. تبر را به دوش بت بزرگ قرار میدهد وقتی می ایند و سراغ می گیرند که چه کسی این کار را کرده؟ می گویند جوانی است به نام ابراهیم. ابراهیم را می آورند. از ابراهیم سوال می کنند میگوید تبر به گردن بت بزرگ است، از او سوال کنید. چطور از او سوال کنند؟ اینجاست که قرآن تعبیر بسیار زیبایی دارد که تبر ابراهیم از بین بَرنده آزادی مطلق است . آزادی مطلق دارد. تحلیلش می کنیم. آزادی مطلق به وسیله تبر ابراهیم خلیل پدر توحید از بین میرود. آزادی که از بین برود قرآن تاویل میکند «فرجعوا الی انفسهم»[[4]](#footnote-4) اینها برمیگردند به خودشان. رجوع به خویشتن. انسانهایی که به اصطلاح امروز از خود بیگانه شده بودند، باصطلاح علینه شده بودند، اینها بازگشت به خود پیدا می کنند.

در داستان حضرت ابراهیم بعد از آنکه تبر ابراهیم میاد و بتها را میشکند. این داستان از آن جهت بسیار بسیار مهم است که وقتی از مرحوم آقای مطهری سوال می کنند که چرا استادِ بزرگوارِ شما، حضرت امام، اصرار دارند که جمهوری اسلامی، نه یک کلمه، کم نه یک کلمه اضافه؟ آقای مطهری می فرمایند که من نمی توانم همه دیدگاههای استادم، امام را تبیین بکنم اما همینقدر می دانم که امام می خواهند جمهوری اسلامی باشد، نه جمهوری دموکراتیک اسلامی. این دموکراتیک را می خواهند. نباشد نه یک کلمه کم نه یک کلمه اضافه. اضافه نکنید این دموکراتیک را. چون دموکراتیک با اسلام تناقض دارد.چون دموکراسی غربی و اسلام، با هم تناقض دارند، اینها به هم نمی چسبند. جمهوری در چهارچوب اسلام اما جمهوری دموکراسی باشد غربیش اسلامی هم باشد نمیشود چون دموکراتیک غربی مبناش آزادی مطلقه اسلام مبناش حرکت ابراهیمه حرکت ابراهیم توحیده و عدالته توحید و عدالت جریانی است که با آزادی مطلق جور در نمیاد اگر کسی بگوید جمهوری دموکراتیک اسلامی تناقضی دارد تکرار میکند نمیشود یک کسی هم فتوا بده به آزادی مطلق هم فتوا بده به توحید ابراهیمی توحید ابراهیمی تبر ابراهیم را می خاد من تو مراسم افتتاحیک عرض کردم اصلاح علی بن ابیطالب نهج البلاغه می خواد در کنار ذوالفقار ذوالفقار برای قلع و قمع فساد و ریشه کن کردن فسادی که بعضی وقتها میاد تا مرحله خاصی دیگه بشر را اسیر می کند تبر ابراهیم ذوالفقاری لازمه نمیشود اینطور فتوا داد که آقا همشو بذارید بشر با موعظه و آگاه شدن دست برمیدارد نخیر تبر می خواد خب آقای مطهری اصرار عجیبی داشتند بعد فرمودند علتش اینه مقایسه کنید رفتار ملکه انگلیس را در ارتباط با معابد هندوها با رفتار حضرت ابراهیم را. ملکه انگلیس از صدها متر قبل از جایگاه معین به احترام بتهای خلاصه هندو به احترام خرافه هایی که آنجا هست میاد کفشها را درمیاره و احترام میذاره اما ابراهیم خرافه پرستی را تحمل نکرد تبر را بلند کرد بتها را تیکه تیکه کرد دو تا ارزش اینجا رابرای همه یکی آزادی مطلق که اقتضا می کند آزادی دین را آزادم هر چی دلشون می خواد بپرستند هر طول دلشون می خواد زندگی کنند برهنه باشند بت پرست باشند مشرک باشند کافر باشند ایطور این یک نوع یک تصور دیگه اینه که نه آزادی مطلق با منجر به مسخ انسان و علینه شدن انسان و از خود بیگانگی انسان میشود اما اگر این تبر آمد و بتها را قطعه قطعه کرد اینا فرجعوا الی انفسهم رجعوا الی انفسهم یعنی چه قرآن می فرماید و لا تکونوا کالذین نسوالله نسو الله کانساهم بله انفسهم مانند آنهایی نباشید که خدا را فراموش کردند خودشون هم فراموش کردند خدافراموشی مساوی است با خودفراموشی اینجا دارد خودیابی مساوی است با خدایابی آیک را اول بگوییم بعد من عرفه را بگوییم و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتانهم فاشهدهم علی انفسهم بعد سوال کرد الست بربکم قالوا بلی اینجا ببینید فاشهدهم علی انفسهم بعد سوال کردچی الست بربکم الست بربکم قالوا بلی شهدنا بعد هم فرمود حالا یادتون باشد راز قیامت نگید غافل شدیم از این حقیقت خب قرآن می دانید اینا تو دنیا از خودشون غافل می شوند از خدا غافل می شوند. خدا فراموشی مساوی است با خودیابی مساوی است با اگر این قانون درست بشود فرجعوا الی انفسهم یعنی فرجعوا الی الله من عرف نفسه فقد عرف ربه چقدر زیبا قرآن کار کرده ارزشی مطرح است به نام ارزش توحید ارزش توحید و ارزش عدالت در مقابل آزادی مطلقه مردم بابل علینه شده بودند مسخ شده بودند خود را فراموش کرده بودند و لذا به بت را آورده بودند وقتی بتها را برداشتیم برمی گردند به خودشون یعنی خدا را می یابند. این تقابل آزادی مطلق و عدالت توحید در تمدن توحیدی که تمدن ابراهیمی است بسیار بسیار حائز اهمیته البته ما این نکته بسیار مهم را در تفکر امراز بشر در اندیشه اگزیتانسیالیسم ها داریم چه میگند اگزیتانسیالیسم ها اگزیتانسیالیسم ها اعتقاد دارند که بعد فلسفی این بحث انشاءاله سال آینده باید عمیقا بررسی بشود من بعد قرآنیشو می خوام الان بحث کنم تا بحث فلسفیش برای سال های بعد و فرصتی باشد و توفیقی باشد بعد قرآنی قضیک را خوب دقت کنید که این تقابل خوب راشن بشود چون متاسفانه بعضی از دگراندیشها آمدند این بعد را این تقابل را ندیده بگیرند جمهوری اسلامی را فدا کنند و به سمت دموکراسی غربی سیر کنند و فریاد آزادی مطلق سر بدهند حالا بعد قرآنیش راش یک مقداری کار کنیم چون آمدند دیدند متاسفانه قرآن تا بعد فلسفیش انشاءاله سر جای خودش یک ارتباط تنگاتنگ با بحث ما دارد از نظر فلسفی ببینید اگزیتانسیالیست ها اعتقاد دارد که انسان تنها موجودی است که انسان تنها موجودی است که وجودش اگر یک ماژیک درستی (20:40) وجودش بر ماهیتش تقدم دارد و سایر موجودات بالعکس اگزیتانسیالیست ها فریاد می زنند که ما هر موجودی را که نگاه می کنیم در عالم ماهیت دارد بعد وجود پیدا میکند چیستی او مقدم است بر هستی او یک مثلا هر حیوانی را شما در نظر بگیرید اول معلومه که چیست تا آخر همون چیستی باقی است سگ از اول سگه تا آخر هم سگه گربه از اول گربه است آخر گربه است هر حیوانی اینطوره چیستی او بعد هم هستی پیدا میکند حالا تو مصنوعات بیرانی ما نگاه بکنید ساختمانی می خواهیم بسازیم صندلی را می خواهیم درست کنیم اتاقی را می خواهیم بسازیم معین می کنیم این اتاق چطور باشد نقشه می کشیم اتاق خواب اتاق پذیرایی اتاق نهارخوری مشخص می کنیم بعد هم می سازیم اول چیستی را معین می کنیم بعد از چیستی بهش هستی میدیم همه موجودات عالم اینطوری اند اما انسان برعکس انسان اول البته از بعد حیوانی هم مثل بقیک است. انسان از بعد حیوانیش چشمش گوشش دستش پاش حس شامه اش حس نمی دونم هر چی که دارد از قوای حیوانی از اول تا آخر همونطوره اما حقیقت انسانی انسان حقیقت انسانی انسان اینطوری نیست انسان حقیقت انسانیش از کجا اول به وجود بیاد بعد بوسیله اعمالش چیستی پیدا کند. انسان حقیقت انسانیش اقتضا میکند اول به وجود بیاد که وجود دارد بعد به وسیله عملش بله چیستی پیدا میکند (23:34) خوندید دیگه انسان نوع سافل نیست یادتواند جنس و نوع کلیات ذاتی چند تان ذاتی خمس ذاتی ها سه تان جنس و نوع و فصل آقا شما میگید جوهر بعد میگید جسم بعد میگید جسم نامی بعد میگید حیوان بعد میگید انسان آقا زیرمجموعه انسان یک کلی ذاتی نیست این نوع سافله به این میگوییم نوع سافل یعنی پایین ترین نوع نوع سافل یا نوع حقیقی یا نوع الانواع به این جوهر می گیم جنس الانواع این کلی ترین ذاتیک این کوچولوترین ذاتیک بله زیر مجموعه انسان میگن الگوی عرضی فعل مثلا میگن انسان ایرانی ایرانی و مثلا عراقی ایرانی و مثلا راسی اراپایی اینها دیگه صنفی خصوصیات دیگه بیران از حقیقت انسانه خب اگر اینها میگوییم انسان نوع سافل میگن اشتباهه خیلی اشتباهه که انسان را نوع سافل بدانیم اگزیتانسیالیست ها میگن نخیر زیر مجموعه انسان انواع مختلف زیرمجموعه انسان خیلی معذرت می خوام میمون خوک مار عقرب بله زیرمجموعه انسان تعجب نکنید زیرمجموعه انسانند می بینید آقا ظاهرش انسان اما حقیقتش بله حیوانه عجیب و غریبیک اگزیتانسیالیست ها میگن بله الان می رسیم به آقای سراش هم همینطوره اگزیتانسیالیست ها می گین آقا این انسانه حق ندارد بگید نوع سافله بلکه زیر مجموعه این انسانه تازه الی ماشاءالله چی است انواع مختلف چون ماهیت انسان به وسیله بگید اعمالش درست میشود حالا که ماهیت انسان به وسیله اعمالش درست میشود خب پس انسان حقیقتش به چیک حقیقتش به اینه هیچ رنگی ندارد حقیقت انسان حقیقت انسان به این است که هیچ بله تعلل و تقیدی بفرمایید ندارد هیچ تعللی ندارد هیچ تقیدی ندارد هیچ رنگی ندارد هر گونه تعین و تقدی هرگونه رنگ این فنا کردن انسانه فدا کردن انسانه از دست دادن انسانه انسان از نظر یک فیلسوف اگزیتانسیالیست یک نامه سفیده نوشته نشده تعبیر قشنگی دارد اگزیتانسیالیست میگوید نویسنده خودتی هر چی می خوای بنویس منم که باید نامه وجودم را بنویسم هر چی دلم می خواد می نویسم پاک می کنم دوباره می نویسم هر چی دلم می خواد می نویسم چون اول وجود دارم بفرما بعد ماهیت وجود من تقدم دارد بر ماهیت من ماهیت مرا فعل من تشکیل میدهد میدم لذا میگن از حقیقت انسان آزادی مطلقه مادر همه حقوق انسان آزادی مطلقه (28:17) خب این یک بحث بحث یک عده آمدند همینو میگن قرآن هم اینطوره اینجاست که میگن بحث حضرت ابراهیم خیلی مسئله مهمه یک عده می خوان بگن آقا قرآن همینو گفته قرآن هم فرموده حقیقت انسان بفرما ... چرا چون قرآن در آیک بسیار زیبای سوره نبا یوم ینفخ فی الصور رازی که در صور دمیدهد می شود نفخ در صور میشود فتاتون افواجا بله افواجا رازی که در صور دمیدهد میشود شما فوج فوج وارد صحرای قیامت میشید. خب پیغمبر فرمودند اصحاب دیدند پیغمبر نگرانه سوال کردن یا رسول الله چرا نگرانی فرمودند که این آیک نازل شده بدانید راز قیامت یحشر (29:41) من امتی اشطاطا ... و بدل صورهم راز قیامت ده صنف امت من میان خدا صورتهاشون را عوض کرده یک عده میموند یک عده خوکند میگن دیدید دیدید انسان نوع سافل نیست تعجب کردید خواهرها دیدید زیرمجموعه انسان کلی ذاتی دیگه وجود دارد دیدید آن راایت را که فلانی خدمت امام سجاد بود عرض کرد آقا حاجی زیاده امام فرمود نه صدای جیک جیک زیاده حاجی زیاد نیست صداها زیادند بیا نگاه بکن دو انگشت امام را وقتی از وسط نگاه کرد دید کلی حیوان دور کعبه دارند طواف می کنند یک چند تا انسان هم وسطشون هست پس پس از نظر اسلام هم ماهیت انسان به وسیله فعل اختیاری انسانه وقتی ماهیت انسان به وسیله فعل اختیاری انسان درست میشود پس باز هم از نظر اسلام انسان یک نامه نوشته نشده است اینجا آزادی مطلقه چه فرقی می کند این خلاصه خلاصه استناد اولئک کالانعام حال بل هم اضل بمانه اولئک کالانعام لهم قلوب لا یفقهون بها لهم اذان لا یسمعون بها لهم اعین لا یبصران بها ثم بکم عمی اینطوری اینها کرند و کورند و نمی شوند و نمی فهمند و حیوان تمام عیاریند پس کی گفته انسان نوع سافله کی گفته حقیقت انسان ماهیت انسانی معینی دارد نخیر ما حقیقت انسان نداریم به این تعبیر که شما میگید ما یک وجود انسان داریم که فعل اختیاری انسان به انسان چه می دهد ماهیت خب این یک دیدگاه این دیدگاه حالا کار بسیار عجیب مرحوم آقای مطهری همینجاست که ایشون می فرماید عظمت قرآن اینه که قرآن هزار سال هزار و چهارصد سال قبل از خیلی از فلاسفه امراز غربی فریاد زده که ماهیت انسان به وسیله فعل اختیاری انسان فتاتون افواجا همه این راایتها هم درسته اما قرآن با بیان اصل بسیار مهم فطرت با بیان اصل مهم فطرت با بیان اصل بسیار مهم لا تکونوا کالذین نسوالله فانسهم بله انفسهم قرآن با بیان این آیک بسیار ارزشمند که فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطرالناس علیکا خیلی عجیبه فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطر الناس علیکا لا تبدیل لخلق الله چقدر عالیک دین آن فطرتی است که خدآند فطرالناس علیکا مردم را بر آن خلق کرده و لا تبدیل لخلق الله قانونهای مداری که گفتیم ها که حقیقت انسان را تشکیل میدن و فطرت انسان را تشکیل می دن لا تبدیل لخلق الله اینها درست می کنند قرآن با تبیین اصل فطرت و با تبیین اینکه فطرت الهی و حقیقت الهی انسان طوری است که وقتی خود را بیابیک خدا را یافته وقتی حقیقت خود را بیابه دین دارد کل اولد یولد علی الفطره و انما ابواه ی(35:24) و در راایات داریم هر نوزادی در فطرت الهی اسلام به دنیا میان پدر و مادرش او را یکودی و نصرانی می کنند یعنی منحرفش می کنند تربیته عوامل بیرانی اما جریان اصلی او چیک آقا خدایابی و جریان فطرته جالب میگنه ایشون بعد فلسفیک البته مال سال بعده ترم بعد اما چیک مهمشو ببینیم میگن آقا اسلام توانسته از یک طرف آن اصل را تبیین کند که فعل اختیاری انسان به انسان ماهیت میدهد و از یک طرف آن اصل را تبیین کند که فطرت انسان الهیک خداییک بر اساس چنین دیدگاهی است این نکته را خیلی دقیق بشید که شما می تونید سخن از علینه شدن و از خودبیگانگی بزنید خیلی عالی اشکال می گیرند حالا بحث فلسفی ترم بعد که ما الان خدمت ن ترم بعد هستیم از بعد فلسفی باید به قضیک بپردازیم اما بعد قرآنیش را بعد قرآنی مهم قضیک اینه اکر ما فطرت الهی نمی داشتیم اگر ما حقیقت انسان را نامه سفید نوشته نشده می دانستیم که هر طور نوشته بشود سوال سوال خواهر ما هر طور این نامه را بنویسیم دیگه می تونیم بگوییم از خود بیگانه شده آقا خودی وجود ندارد دیگه هر چی باشد خودشه اگر یک کسی خود اصلی نداشته باشد میمون شدن براش ننگی نیست چون خودشه خوک شدن براش ننگی نیست چون خودشه وقتی من می تونم به او بگم تو از خود بیگانه ای وقتی می تونم بهش بگم به خودت برگرد که خودی باشد حالا فقط این مهمه از نظر فلسفی می تونیم جمع کنیم بین این که ما ماهیتمون را با فعلمون بسازیم و بین اینکه خود اصلی داشته باشیم و خود قلابی میگوییم میمون خود قلابی انسانه انسان باید به خودش برگرده خوک خود قلابی انسانه انسان باید به خودش برگرده بین این دو تا معنا اولین و آخرین دیدگاهی که خوب تونسته جمع کند قرآنه که خود فیلسوفان بزرگ ملاصدرا اومدن تحلیل کردن دیدند جریان چیک انسان شناسی قرآنی ما عجیبه که از یک طرف فتاتون افواجا را پذیرفته از یک طرف تونسته با تبیین اصل فطرت لا تبدیل لخلق الله را بگه بعد بگه اگه رفتیم یک طرف دیگه درسته یک طرف دیگه هم ما فعل اختیاریته اما آن عین توهه آن بیگانه است آن خود قلابیک لذا مرحوم مطهری می فرمایند اولین انتقادی که من از فلسفه اگزیتانسیالیست ها دارم اینه که شماچطوری میگید علینه اولین انتقادی که به فلسفه هگل دارم که انشاءاله ترم بعد با ابعاد فلسفیش آشنا می شید آقای هگل چطور میگی از خود بیگانه آخه کسی که خود ندارد چطور تو هر چی بهش بدی اوست لذا خیلی عجیبه لذا قرآن گفتم به ن قرآن میگوید اولئک کالانعام بل هم اضل چرا اضل چون این از میمون پست تره چون میمون خود او خودشه ولی برای انسانی که میمون شده اضل نمی مونه چون از خود بیگانه شده (4:22 نامرتبط با متن) بله حالا ببینید عنایت کنید پس اینجاست که مرحوم آقای مطهری فریاد بسیار عجیب حکیمانه اش بلنده که آقایان دگراندیشی که حرف اگزیتانسیالیست ها بهحساب قرآن شما نصف قرآنو فهمیدید شما فتاتون افواجا را فهمیدید اما (40:57 نامرتبط با متن) شما نصف مطلب را گرفتید شما فتاتون افواجا و گرفتید اما فرجعوا الی انفسهم فاشهدهم الی انفسهم بله شما ممکند بگید ما عقل فلسفیمون به اینجا نمیرسد که چطور ممکند ما از یک طرف بگوییم انسان به وسیله فعل اختیاریش پیدا میکند اما هر ماهیتی غیر از خدا قلابیک برای انسان بله این را فلسفه غرب نمی تواند حل کند انشاء اله ترم بعد چون اصالت الوجود (41:38) غلطه و اصالت الوجودی که ما باید بهش فتوا بدیم و انسان را بر اساس آن تبیین کنیم اصالت الوجود صدراست.فرق اصالت الوجود ...و اصالت الوجود صدرا در چیک و چطور اصالت الوجود صدرا میتواند اشکال سارتو و اشکال هگل را جواب بده این بعد فلسفی برا ترم بعد منتها همین مقدار را شما داشته باشید که ما اینجا نکته بسیار مهممون این است که اگر کسی حرف اگزیتانسیالیست ها را فقط بزنه حق اصرار بر علینه شدن و از خود بیگانگی ندارد چرا چون هر خودی برای او خود اصلی مگر آنکه به فطرت الهی دلالت بده به لاتبدیل لخلق الله فتوا بده از آنطرف بگه فعل اختیاری انسان او را خوک کرده اما این خود از خودبیگانگی اگر آزادی مطلقش را مثل حضرت ابراهیم ازش بگیری برمیگرده به خود حقیقی تنها کسی می تواند اینگونه سخن بگوید که بگوید لق خلقناالانسان فی ثم ببین ثم ثم ورددناه الی اسفل السافلین اما قبلش علی علیین آفرین بر این قرآن آدم تعجب میکند اگر خواهر من شما با این اندیشه های فلسفی آشنا باشید بعد وارد این آیک های بشید آدم تازه متوجه عظمت این کتاب میشود به گونه ای تبیین کرده که نظریک اگزیتانسیالیست نصف راهه آزادی مطلق نصف راهه آزادی معنوی کمال راهه (43:40) لیضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیکم آنموقه آزادی مطلق میشود خودش یک غل و زنجیر در مسیر مسخ انسان وقتی که این غل و زنجیر را برداشتی تازه حقیقت انسان بر میگرده تازه فرجعوا الی لذا تبر می خواد لذا ذوالفقار لازم دارد مشه انسان شناسی قرآنی قرآن زیبای ما همه دینها را در داستان حضرت ابراهیم جاداده پدر توحید پدر کعبه بنیانگذار تمدن توحیدی البته حرف بنده الان گفتن بعد قرآنیک باقی می ماند بعد ترم بعد تابع قرآن نباشد اندیشمند مستقلی است اعلامیک حقوق بشر می خواهیم فلسفی باهش بحث کنیم اما اگر بخواهیم قرآنی باهاش بحث کنیم ها آن جوابش را می دیم پس ما مانند دگراندیشان آزادی مطلق را نسخه انسان نمی دانیم ما جمهوری اسلامی نه جمهوری تا انشاءاله حالا بحث آزادی در داستان حضرت ابراهیم یک طرف بحث زن انشاءاله جلسه بعد البته بعد فلسفیش هم که ترم آینده انشاءاله

1. . نحل،97 [↑](#footnote-ref-1)
2. .حجر،29 و ص،72 [↑](#footnote-ref-2)
3. .مومنون،14 [↑](#footnote-ref-3)
4. .انبیاء،64 [↑](#footnote-ref-4)